

ای باد شرطه برخیز!

آصف سرمد

"دریانوردان عهد باستان احتمالاً به حرکت وضعی زمین پی برده بودند. آن‌ها نه تنها به کروی بودن زمین باور داشتند، بل که در نظرشان حرکت ظاهری ستارگان نسبی و در نتیجه‌ی حرکت زمین رخ می‌داد. هرچند آن‌ها چیزی از نظریه‌ی خورشید مرکزی نمی‌دانستند و تشریح مبسوط و علمی ثابت نبودن کره‌ی زمین به این نظریه و مدل کوپرنیکی که صدها سال پس از این گمان دریانوردان مطرح شد بازمی‌گردد، اما شواهد نشان می‌دهد که این اصل تا پیش از این مبنای کار بسیاری از کشتی‌بانان شناور در اقیانوس‌ها بوده است."

۱

موعد جذب نیرو است. هر روز کارگرانی را می‌بینم که دم درب دفتر شرکت چمباتمه زده‌اند تا نوبت‌شان بشود برای ارائه‌ی مدارک و کارهای اداری مشغول شدن به کار. یک نفر هم بیش‌تر مسئول انجام این قبیل کارها نیست که همین مسئله موجب می‌شود نفرات ساعات زیادی را پشت در منتظر بمانند. خود این مسئول نیز کلافه از تعداد بالای افراد است و گاه برای تنوع و نیز گاه برای اثبات این که دارد کار مهمی انجام می‌دهد بدش نمی‌آید جایگاه دفتری خود را به رخ متقاضیان بکشد و کمی ضرب شصت به آن‌ها نشان بدهد:

-عمو بگیر این فرم‌ها رو پر کن.

مخاطب چندان مشتاق به نظر نمی‌رسد:

+خودت بنویس برام.

تحکم متقاضی به اندازه‌ای هست که مسئول اداری را هرچند با بی‌میلی به نوشتن وا دارد. با این حال در کتتش هم نمی‌رود که خشک و خالی کار طرفش را راه بیاندازد:

-مگه این‌جا چقدر حقوق میدن به من که بشینم فرمای تو رو هم پر کنم؟

جواب متقاضی خیلی سر آستین است:

+هرچقدر میخواد باشه. اگه ماها نبودیم که اینجا کار کنیم همینم بهت نمیدادن. کل سود شرکت و حقوق شماها از کنار کار ما درمیاد.

جواب سهمگین است. هرچقدر هم که نگاه مسئول اداری مخالف آن به نظر می‌رسد ارائه‌ی پاسخ برایش دشوار است. سری از روی افسوس تکان می‌دهد و مشغول نوشتن می‌شود. من هم سعی می‌کنم با لبخندی جواب متقاضی را تحسین کنم. متوجه هم‌دلی من می‌شود و او نیز با یک لبخند پاسخم را می‌دهد.

۲

هوا گرم است. مشغول کار هستم که چشمم به متقاضی حاضر جواب می‌افتد. کمی آن طرف‌تر او نیز مشغول کار است. حسابی عرق کرده. به سمتش می‌روم. استقبالش گرم است و دستم را می‌فشارد. بی‌معطلی سر صحبت را باز می‌کنم:

-اون روز خوب جوابشو دادیا.

با نگرانی می‌پرسد:

+جواب کیو؟

-همون اداریه. اومده بودی واسه کارای جذبت...

نگرانی‌اش به خاطر جمع‌ی می‌گراید. با غروری که منتظر تأیید گرفتن از من است می‌گوید:

-آها، اونو میگی؟ خوب جوابشو دادم؟

-دمت گرم! خیلی خوب گفتی...

+والا مگه غیر از اینه؟ واقعیتو گفتم.

دیگر کارگرانی که در نزدیکی ما شاهد گفت‌وگو هستند کنجکاو می‌شوند. سر برگردانده و لحظه‌ای دست از کار می‌کشند. چی شده مگه؟ در مورد چی صحبت می‌کنین؟

ماجرا را شرح می‌دهیم. یکی او می‌گوید و یکی من. به کنف شدن مسئول اداری می‌خندند. هر یک نیز در تکمیل جواب دوست خود جملاتی دارند:

-تازه الان اینجوریه. تهش که کار تموم بشه و شرکت به سود اصلی خودش برسه، کل حقوق یک ماه ما چند صد نفر رو تو یک روز درمیاره. اون وقت چی؟ با منت مارو سر کار نگه میداره و تو سرمون میزنه که مبادا و مبادا. اگه پا کج بذارین ال می کنم و بل می کنم. انگار نه انگار که ما به اینجا رسوندیمش. این را که می گوید تبسم صورتش خشک می شود. بعدی پشت بندش می آید:

-اگه به قاعده باشه چیزی که ما داریم می بریم جلو ارزشش تقسیم به کل مون هم که بشه بازم حداقل ۱۰ برابر دریافتی الانمونه. ولی هشت ما اگه گروه نهمون نباشه انگار خدا رو خوش نیما.

کارگر دیگر از راه می رسد:

-با پول زن و بچه ی ما آجر رو آجر میدارن. اون وقت اسم خودشونم میدارن کارآفرین نمونه.

و دیگری:

-میگن افزایش تولید با مشارکت مردم. اگه منظور از مردم ماییم که خب تا الانم داشتیم افزایش می دادیم دیگه. تازه اونم با تحقیر و توهین و تحمل هزار جور مادرقحبه بازباشون. اگر نامردمیم که پس مردمی که میگن کیه و چیه؟

و نفر آخر می گوید:

-از زمان صفویه... اینا سندها...

و همه با هم دوباره می زنند زیر خنده.

۳

تمام شب به فکر حرفهایی که شنیده ام هستم. راستش از شنیدن این حرفها هیجان زده شده ام. با چه چیزی طرف هستیم؟ یک آگاهی طبقاتی جدی؟ خطابیهایی از کارگرانی سوسیالیست؟ چطور می شود این گمانه ها را محک زد؟ از هر تنفسی در کار استفاده می کنم تا باز هم با آنها صحبت کنم. در ملاقاتهای بعدی از لابه لای اظهارات پراکنده ی خودشان در زمینه های مختلف می کوشم تا بدون این که مستقیماً آنها را در معرض پرسشی مشخص قرار دهم به نتیجه ی مورد نظرم در مورد این گمانه ها برسم.

ابتدا تمرکز را بر فهم گرایش سیاسی آنها می گذارم:

«والا الان دیگه مثل ۴۰ سال پیش نیست که مردم به اشتباه بیوفتن. آگاهی خیلی زیاد شده. دیگه کسی گول نمیخوره. اگه این حکومت ور بیوفته مردم بهترین تصمیم رو واسه آینده می گیرن جوری که دیگه کسی سوارشون نشه.»

«تمام مشکل ما اینه که ملت مون تاریخ نمیدونن. الان اگه بری تو خیابون بپرسی اسم آخرین پادشاه قاجار چی بوده از هر ۱۰ نفر یه نفر جوابشو میدونن. همینه که کمتر کسی از خدمات واقعی اون پدر و پسر پهلوی خبر داره. حالا هرچقدر هم تو رسانه ها طرفداریشونو بکنن و بگن نور به قبرشون بباره ولی باز نمیدونن که اونا واقعاً کی بودن و چه خیری رسوندن به این مملکت.»

«دولت ما این شکلیه. تو خارج که کار این شکلی نیست. من خر بودم. سال ۸۵ دوستم بهم گفت بیا بریم آلمان کار کنیم. من قبول نکردم. اون رفت. سر پنج سال بازنشست شد و چه خونه زندگی ای بهم زد. دولتای اونا به کارگر بها میدن. ما رو رو سرشون میذارن.»

گه گاه در صحبت هایشان از ایالات متحده صحبت می شود:

«حساب آمریکا از همه ی دنیا جداست. اونجا به علم بها میدن. هر کسی ایده ای چیزی داشته باشه جواری ازش حمایت میکنن که اون ایده به افزایش رفاه عمومی منجر بشه.»

«اصلاً راه دوری نرو. همین جنگنده هاشون رو ببین. اونیه که تو دهه ی ۷۰ میلادی ساختن هنوز که هنوزه از به روزترین نمونه های روسی و چینی ای که الان دارن میسازن جلوتره.»

«تو فکر می کنی اینا چرا با آمریکا دشمنن؟ من که میگم اصلاً دشمن نیستن. همه ی این مرگ بر آمریکاهایی که میگن واسه راضی نگه داشتن معدود طرفداراشونه. اونان که همچین چیزی رو میخوان و الا دشمنی ای در کار نیست.»

به مسئله ی فلسطین و اسرائیل نیز اشاره دارند:

«من اگه کاره ای بودم تو این دنیا هر جفتشون رو نابود می کردم که هی هر از چندی دنیا رو به جون هم نندازن.»

«بحث، بحث ایلومیناتیه. نمیدونم تو بهش باور داری ولی من دارم. اسرائیل اندازه یه بند انگشته ولی کل دنیا هم بسیج بشه نمیتونه شکستش بده.»

«من میگم اگر قراره اسرائیل رو نابود کنیم نباید از خون جگیر مردم مایه بذاریم. راهش این دشمنی احمقانه نیست. باید با دوستی و نزدیکی کلکش رو کند.»

«اسرائیل زورش زیاده. خب خیلی کشته ولی برنده ی این جنگ نیست. اگه برنده بود زودتر از این حرفا جمعش می کرد. شاید برنامه ای قضیه ای پشتشه که ما نمی دونیم.»

«والا من حق و باطلشو نمیدونم. فقط همینو میدونم که اینا طرف حق نیستن. آخه این چه حکومتیه که اسرائیل سردارش رو میزنه قیمت دلارشم میره بالا؟»

شاید اسمی از کمونیسم نیز به میان بیاید:

«خب این کمونیستا هم مثل مان. البته بازم اونا از ما بهترن. همین که مذهبی نیستن و خدا و پیغمبر رو سر چوب نکردن یعنی یه آب از ما شسته‌ترن.»

۴

نه آگاهی طبقاتی جدی و نه خطابه‌هایی سوسیالیستی؛ آن‌ها همان طوری به جهان می‌نگریستند که بخش زیادی از اجتماع با جایگاه‌های طبقاتی متضارب به آن می‌نگرند. بیش‌تر به فکر فرو می‌روم. پس تکلیف صحبت‌های قبلی چه می‌شود؟ کدام را باور کنیم؛ صحبت‌های هیجان‌انگیز پیشین یا مواضع بعدی را؟

نتیجه‌ای که می‌توان از کنار هم قرار دادن این مواضع با صحبت‌های قبلی گرفت این است که بپذیریم فهم تضاد کار- سرمایه و استناد کارگران به آن با توجه به جایگاهی که در مناسبات سرمایه‌داری دارند مسئله‌ی چندان دشواری نیست. لمس واقعیت نظام سرمایه‌داری امری است عینی که فراچنگ آوردن هرچند محدود و گاه مخدوش آن می‌تواند سواى آگاهی متشکل طبقاتی رخ دهد و این امر لزوماً به معنای نفی نظام سرمایه‌داری در کلیت آن و باور به بدیلی سوسیالیستی برای آن نیست. با این تفاسیر مواضع سیاسی-اجتماعی کارگران روایت ما البته مایوس‌کننده نیست. این مواضع نشان می‌دهد صحبت از تاریخ، سیاست‌بازی، علم و تکنولوژی، روابط بین‌الملل و... بخشی از دغدغه‌های طبقه‌ی کارگر هستند که فراتر از یادآوری جایگاه اقتصادی آن‌ها در فرآیند تولید بر جهان‌بینی و آگاهی طبقاتی این طبقه اثر گذارند. بدون شک هر گونه تلاش برای جا نماندن از واقعیت و غنیمت شمردن بزنگاه‌های انکشاف آگاهی طبقاتی از کنکاش طبقاتی بر سر این مسائل رخ می‌دهد. اگر غیر از این باشد، آن‌چه که در نظرمان مایوس‌کننده نبود اتفاقاً به امید واهی‌ای بدل خواهد شد که اظهارات برآمده از وضعیت اقتصادی کارگران را به منزله‌ی تجلی بی‌کم و کاستی از آگاهی طبقاتی جا خواهد زد. این امید واهی حتی اگر محالاً بتواند تصویری از کسب قدرت سیاسی به دست کارگران داشته باشد در تخمین گام‌های مبارزاتی برای کسب آن به ورطه‌های هولناکی فرو خواهد رفت که نتیجه‌ی آن جز هلاک طبقه‌ی کارگر و تلاشی تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی نخواهد بود.

برای دریانوردان عهد باستان آگاه بودن از چرخش سیاره‌ی کروی که بر آب‌های آن شناور بودند، امری عینی بود که در نتیجه‌ی ماه‌ها روی آب ماندن و نظاره‌ی آسمان‌ها و اقیانوس‌ها، مبتلا شدن به امراض مختلف و دست و پنجه نرم کردن با بی‌رحمی‌های دریا به آن نائل آمده بودند. کارگران نیز دریانوردانی هستند که درک واقعیت اقتصادی در دریای نظام سرمایه‌داری و لمس تضادهای آن می‌تواند در نتیجه‌ی مشقت‌های جان‌فرسای کار و زحمت به صورت عینی در مخیله‌شان بنشیند. این اگرچه دست‌آوردی غیر قابل چشم‌پوشی است اما ضامن گذر کشتی مبارزه‌ی طبقاتی از دام گرداب‌ها و امواج خروشان‌ی که نظام سرمایه‌داری برای درهم شکستن آن بر سر راهش قرار داده نیست. اگر به دنبال پهلو گرفتن این کشتی به ساحل انقلاب سوسیالیستی و فتح تمدن نوین بشری هستیم، باید بدانیم که سرشته شدن آگاهی و عمل طبقه‌ی کارگر به سیاست طبقاتی، آن باد شرطه‌ای است ما را در جهت احقاق این مهم راه خواهد برد.